



وچتردامه  
پچاهمپن سالپاد  
شهید علامه سید اسماعیل بلخی

## عاشورا در شعرهای علامه سید اسماعیل بلخی

کچ سید علی موسوی چکاوک

عاشورا سروده است و به همین دلیل اشعارش پر از شور است و ناله نیست و با این که زبان حماسی دارد؛ اما سخت جان سوز است:

چه کشش بود که از کعبه روان تا به عراق  
سبط خیرالبشر و زاده حیدر ببرد  
آن چنان بزم به یار است که تا منزل قدس  
خاک آن معرکه جبرئیل به شهر ببرد  
وه چه مستی! و چه شوق است که از جنب فرات  
لب عطشان، پسر ساقی کوثر ببرد  
قاسم و اکبر و عباس فدا کرد دوید  
تا به کف اصغرش آن نادره گوهر ببرد  
خون بها در بر آن کشته آزاد، خداست  
کیست تا کیفر این قصه به داور ببرد؟  
«بلخیا» فاش شود چون به قیامت این راز  
خیر و شر را همه از صفحه محشر ببرد.

نگارنده برخلاف نگاه عموم به شعر عاشورایی، که آن را شعر حماسی می دانند، باور دارد که اساس و درونمایه شعر عاشورایی، غنایی است؛ اما با ظاهر حماسی آراسته شده است؛ زیرا اساس شعر عاشورایی، غنایی بوده است که لباس حماسی بر تن کرده است؛ اما بعد از شهادت امام حسین (ع) و قیام عاشورا در مجموع شعر و ادبیات عاشورایی به سوی حماسه بیشتر تمایل پیدا کرده است، با آن که روح و بنیان غنایی بودنش را هنوز هم حفظ کرده است. به تعبیر دیگر می توان گفت، شعر عاشورایی، شعر لیریک است که با شعر حماسی یا اپیک و ابراز احساسات جمعی و ملی، بیان دلآوری و قهرمانی عجین شده است و گاهی روکش مرثیه ای و سوگ و عزا را نیز به خود گرفته است که آن هم جزئی از غنا و عشق است. این نوع ادبی برای آن به غنایی یا لیریک مسمی شد، که آن را با آهنگ و سرود خوش، آواز دلنواز و با آله موسیقی به نام لیریا چنگ می سرودند. این نام را یونانی ها روی این نوع ادبی گذاشتند. برای نمونه به شعر سید اسماعیل بلخی توجه شود. سروده ای که همه جا بر منابر و مراسم حسینی هر ساله ورد زبان میلیون ها عزادار فارسی زبان است:

در دشت عراق آمد؛ چون رهبر آزادی  
آزاد توان بردن ره در بر آزادی  
با رمز تبسم فاش می گفت به هر گامی  
امضای من از خون است بر دفتر آزادی  
زور است گلوی من از خنجرت ای گردون  
بزم رگ استبداد با خنجر آزادی  
... آزادی مطلق گشت آن گاه که زینب دید  
افتاده تن مجروح از مصدر آزادی

شهید سید اسماعیل بلخی درباره رویداد عاشورا، امام حسین (ع) و یاران با وفای آن بزرگوار به نیکویی شعر گفته است. بسامد واژه هایی چون عاشورا، کربلا، حسین (ع)، زینب (س)، یاران امام حسین (ع)، شهید، عشق، خون، قیام و... در شعرهای شهید بلخی از بیشتر شاعران معاصر زبان فارسی بالاتر است. از این رو، عاشورا برای شهید بلخی به عنوان فلسفه زندگی و الگوی مبارزات سیاسی و اجتماعی مطرح است. پوهنیار اسکندر، استاد دانشکده تاریخ و ادبیات دانشگاه بلخ باتوجه به همین باور آورده است: «به نظر بلخی، محرم جشن خون است و تنها با خون می توان لکه سیاه ستم را از صفحه زندگی اجتماعی تطهیر کرد. محرم جشن خون نام دارد. استقامت، حق گرفتن از بیدادگر و موقع ندادن به ظالم و نظام استبدادی و ایستایی تا فرجام. قهرمانان عاشورا کسانی اند که تا پای جان از ارزش ها و حق و حقیقت دفاع می کنند و تا مرز کشته شدن هم بر سر پیمان شان استوار به پیش می روند و در یک کلام «انسان بودن» را با رفتار خویش تفسیر می کنند و حماسه عاشورا را رنگ جاودانگی می بخشند و پیروزی خون بر شمشیر را به عنوان اصل خلل ناپذیر در صفحه تاریخ به ثبت می رسانند. سید اسماعیل بلخی با مهارت، حماسه ماندگار و خونین کربلا را به تفسیر و توجیه می نشیند. با دقت هنرمندانه درد و نبرد او را به تصویر می کشاند و آرمان پاک آن جاویدان کارنامه را با زبان نظم بیان می کند و بدینسان سید اسماعیل بلخی راه حسینی، راه شهادت و تن ندادن به ظلم و ستم، ایستادگی و پرخاشگری را بر می گزیند. جاودانه بر تارک زمان، با نام و نشان بزرگ با میراث کبیر و ماندگار در قلب ها و روان ها جاودانه می ماند.» (شاهد یاران، شماره ۶۴)

استاد سید عبدالله حسینی در پاره ای از نوشته اش درباره عاشورا و امام حسین (ع) در شعرهای شهید بلخی می نگارد: «تصویری که بلخی از عاشورا ارائه می کند، عاشورای انقلابی و اصلاحی است؛ ولی با زبان عرفانی آن را ارائه می کند. از این رو، بلخی کم تر به جنبه تراژدی عاشورا پرداخته است و کم تر مویه کرده است. بیشتر به جنبه حماسی عاشورا توجه کرده است. امام حسینی که بلخی معرفی می کند، کسی است که اسیر نفس و ذلت نشد و در صف اهل وفا شورش و غوغا افکند و کربلایش تعلیم گاه خلق دو عالم و قیامش دانش سرای عشق و مکتب آزادی شد و از خون شهیدان بذر عشق پاشید.

شعر بلخی درباره امام عاشورا، شعری مویه نیست و عاشورای بلخی، عاشورای فاجعه نیست. بلخی شعرهایش را از بعد حماسی





زد بوسه به حلقومش، با اشک روان می‌گفت  
رفتم ز پابوست ای مفخر آزادی!  
... از جوشش خون اوست در آب و گل بلخی  
شور و شر آزادی تا محشر آزادی.  
(بلخی، ۱۳۶۸: ۲۳۶)

باری، از هر مصراع بیت‌های بالا، سوز و گداز و عشق و شرار  
شعله می‌کشد و این همان شعر غنایی یا شعری است که اساس  
آن را احساس و عاطفهٔ انسانی تشکیل می‌دهد و به قول اقبال  
لاهوری، دانشمند سخن سرای پاکستانی که می‌گفت: «مصراع  
من قطرهٔ خون من است»، این بیت‌ها هم، چون قطره‌های خون  
شاعر است که در عشق حسین و عاشورای حسین به برگ‌های  
کاغذ نقاشی شده‌اند و فضای ایستگاه‌های مهر حسینی (مساجد  
و تکیه‌خانه‌ها) را عطر آگین کرده‌اند که همواره با اشک محبت  
همراه هستند و گاه این اشک‌ها با پیک‌های عاشقانه به معبد  
عشق، کعبهٔ عشق و کویر عشق (کربلا) می‌رسند و این همان  
شعر عشق (غنایی) است که با لباس دلآوری و فداکاری، ایثار و  
شجاعت (حماسه) مزین شده است.»

در این باره، استاد محمدکاظم کاظمی دربارهٔ شعرهای شهید  
بلخی می‌نویسد: «علامه بلخی را به راستی بزرگ‌ترین شاعر  
مذهبی سرای افغانستان در قرن اخیر می‌توان نامید. او به ویژه به  
واقعهٔ عاشورا عنایتی خاص داشت و جدا از شعرهای عاشورایی  
بسیار، در دیگر آثارش نیز به این واقعه اشاره کرده است.  
عاشورایی‌های بلخی، بسیار انقلابی است و آموزنده و به دور از  
مویه‌گری‌های رایج در شعر بسیاری از شاعران. او به راستی عاشورا  
را نه یک واقعهٔ سوزناک، بلکه یک مکتب می‌بیند و این سخن، در  
نیم قرن پیش، کمابیش تازه است و بدیع.»

باری، یکی از شاعران شاخص از این دست، علامه سید  
اسماعیل بلخی، شاعر و روحانی مبارز و آزادیخواه افغانستان  
است. بلخی شخصیتی بود چندبُعدی. هم عالم دین بود، هم  
سیاستمدار، هم آزادیخواه و هم ادیب. به همین لحاظ، در شعرش  
نیز این تنوع مضامین را راه داده است. او هم شعر مذهبی دارد، هم  
شعر سیاسی و هم شعر اجتماعی.

ویژگی دیگر علامه بلخی این است که اهل منبر و خطابه بود  
و پسند مخاطبان خویش را به خوبی درک می‌کرد. از این روی، در  
شعرهای سیاسی خویش، به مفاهیم مذهبی تمسک می‌جست و  
در شعرهای مذهبی، گرایش‌های نوین و اندیشه‌های آزادیخواهانه  
را راه می‌داد. این مفاهیم در آثار او به شکل جدایی‌ناپذیری  
پیوند یافته‌اند. اوج این پیوند، در شعرهای عاشورایی علامه  
سیداسماعیل بلخی دیده می‌شود. او در این شعرها، در واقع  
یک شیوهٔ میانه اختیار کرده است، میان شیوهٔ محتشم و شیوهٔ اقبال،  
یعنی هم به وقایع عاشورا توجه می‌کند و هم به جوانب تعلیمی  
آن‌ها و این جوانب تعلیمی، چیزی است که در شعر عاشورایی دو  
سه قرن اخیر، نایاب یا کمیاب بوده است:

ای که در کرب و بلا کرب بلا پاشیدی  
جان فدای تو که این تخم، به جا پاشیدی  
در ره عشق، کسی چون تو ز هستی نگذشت  
بذر توحید، ز خون شهدا پاشیدی  
... آن نه خون بود که از شیشهٔ حلقوم تو ریخت  
زخم آزادمش را تو دوا پاشیدی  
... بشنوم تا به ابد نغمهٔ آزادی از آن  
خون اصغر چو گرفتی، به فضا پاشیدی  
شمر اگر ز آتش کین خیمه و خرگاه تو سوخت،  
لیک در گلشن دین آب بقا پاشیدی  
... رنگ خون تو هنوز از گل «بلخی» پیداست  
من چه گویم که در این خاک، چه‌ها پاشیدی.

یکی دیگر از ویژگی‌های بارز شعرهای عاشورایی علامه بلخی،  
تنوع دیدگاه‌ها و ابزارهای بیانی در آن است. ما پیش از این گفتیم  
که عاشورا واقعه‌ای است دارای ابعاد گوناگون عاطفی، حماسی،  
عرفانی و فکری. بسیار اندک بوده‌اند شاعران که توانسته باشند به  
همهٔ این جوانب گوناگون در کنار هم و به موازات هم بنگرند و  
بلکه این‌ها را با هم درآمیزند.

خاصیت دیگر شعرهای علامه بلخی، نگاه تاریخی شاعر به  
واقعه است، بدین معنی که در دیدگاه او، قیام کربلا حادثه‌ای نیست  
که در گذشته اتفاق افتاده است و هیچ پیوندی با امروز ندارد؛ بلکه  
این روایوی حق و باطل، هر روز رخ می‌دهد. چنین است که  
بلخی کربلا را نه یک قتلگاه صرف، که یک دانشگاه برای همهٔ  
نسل‌های بشر می‌داند:

تأسیس کربلا نه فقط بهر ماتم است  
دانشسرا و مکتب اولاد آدم است  
از خیمه‌گاه سوخته تا ساحل فرات  
تعلیم‌گاه رهبر خلق دو عالم است  
با سوز عشق، نسبت بدعت مده، رقیب!  
اسرارها نهفته به شور محرم است  
هر رؤیت هلال محرم به چشم خلق  
عینک برای دیدن آن حسن مبهم است  
... اصغر به صحن معرکه رفتن به دوش باب  
درسی پی حصول حقوق مسلم است  
هر قطره خون حنجر آن طفل شیرخوار،  
بر زخم‌های پیکر اسلام، مرهم است  
... «بلخی»! خموش باش که تعریف موج و یم  
بیرون ز حد و وصف و توانای شبنم است.

باری، تعریف موج و یم، بیرون ز حد و وصف و توانای شبنم  
است.

منبع:

محمدکاظم کاظمی، (<http://www.mkkazemi.com>)